

۱۹۳۵/۸۶

آنها با من بیگانه بودند

زمره هاشمی سراج



انتشارات بادبان

سرشناسه	هاشمی سراج، زهره، ۱۳۳۱ -
عنوان و نام پدیدآور	آنها با من بیگانه بودند/ زهره هاشمی سراج؛
مشخصات نشر	ویراستار: محمد دسترس.
مشخصات ظاهری	تهران: بادبان، ۱۳۹۷.
شابک	96 ص: ۲۱/۵ × ۱۲/۵ س.م.
وضعیت فهرست نویسی	3-87-7005-600-978
موضوع	فیها
موضوع	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	Persian fiction -- 20th century
نام بندی کنگره	PIR ۸۳۶۴ ۱۳۹۷ ۱۵۲۳۵/الف
ردیف دیوبی	۶۲/۳۶۸
شماره کتابش: انسی ملی	۵۳۳۲۳۱۹



انتشارات بادبان

آدرس: تهران، خ انقلاب، خ ۱۲، فروردین، پلاک ۳۱۶ طبقه ی همکف

تلفن: ۷-۸۸۶-۶۴۹۷۶۱۳/۶۴۹۷۶۱۳، تلفکس: ۶۶۴۹۳۸۷۶

کد پستی: ۶۵۱۱۱۱۳۱۱

www.ordibeheshtpub.ir Pub_ordibehesht@yahoo.com

نام کتاب: آنها با من بیگانه بودند

نویسنده: زهره هاشمی سراج

ویراستار: محمد دسترس

مدیر امور فنی: امیر هوشنگ اسکندری

لیتوگرافی و چاپ: هنر آفاق

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

نوبت و سال چاپ: اول، ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۰۵-۸۷-۳

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

پیشگفتار

بیگانه قصه دختری است کوچک، بیگانه قصه تلخ زندگی او است، قصه نهالی ظریف و کوچک که روح خسته و دردمند او با صدای پر صلابت او بر ناسته از حق‌گویی اوست. اگر چه تندباد حوادث سرنوشت دیگری برای او رقم می‌زند.

اما برخاستن نوباره و تحمل رنج‌ها و سختی‌ها، این نهال را به درختی کهنسال با شاخه‌هایی بنومند تبدیل می‌کند. در قصه بیگانه روایتی ساده و عامه‌پسند، مخاطب را با تمرکز بر داستان همراه می‌کند تا بتواند با به چالش کشیدن شخصیت‌های داستان، همچون ناظری بی‌طرف خواننده را به قضاوت بنشانند.

هدف از نوشتن این داستان بهره‌گیری از تبار خود در زندگی است و توصیف وقایع به گونه‌ای واقعی برای خواننده است، به نحوی که مخاطب با الهام از آنچه در اطراف او اتفاق می‌افتد، توبه کند و گاهی بی‌توجه به آنها از کنار او نگذرد. من سعی کردم به خواننده، خاطرنشان کنم که حوادث و ماجراها همیشه در حال اتفاق هستند، اما فقط کمی تأمل لازم است.

علاوه بر آن در قصه «آنها با من بیگانه بودند»، سختی‌ها و رنج‌ها و ناکامی و خیانت در کنار شادی و گذشت و موفقیت و لمس خوشبختی به

تصویر کشیده شده است و من این رخداد را با هدف و خواسته شخصی
خود و خارج از نقد در معرض دید خواننده می‌گذارم.
تلاش کردم که در این داستان آنچه اتفاق افتاده است را بیان کنم.
پروردگارا! اکنون که تصمیم گرفته‌ام بنویسم، سراپای وجودم منقلب و
لب‌یز التهاب است که جز دامن رحمت تو، دامن دیگری ندارم و جز به
م‌ربانم، تو، امیدی ندارم.